

## درس ششصد و شصت و سوم

### مبهم بودن جنس

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### روش مرحوم آخوند به طور کلی در بیان مسائل و در ثبت مطالب

روش مرحوم آخوند به طور کلی در بیان مسائل و در ثبت مطالب به این کیفیت است که آن مطلب اساسی و مقصدی که مورد نظرشان است را ابتدائاً بیان نمی‌کند، بعد کم‌کم وقتی که وارد بحث می‌شوند نسبت به آن مطلبی که مورد نظر است، خود را نزدیک می‌کنند. تمام مطالبی که در مورد جنس و فصل ذکر شد و کیفیت بیان مسئله، کیفیت بیان جنس و أخذ جنس و فصل در حد موجودات، برای رسیدن به این مسئله و نکته است که این مسئله «لَا يَصْدُرُ عَنِ الْوَاحِدِ إِلَّا الْوَاحِدُ» و قضیه «لَا تَكَرَّرُ فِي التَّجْلِي» که مطلب معروف و مشهوری در بین فلاسفه و عرفا است جایگاه خودش را پیدا کند و اینکه ما در بین اشیاء مشترکاتی می‌بینیم این مشترکات و متمایزات از چه مبدایی نشئت پیدا می‌کند. بالأخره هر چیزی که در این عالم ظهور و بروز پیدا می‌کند یک مبدأ ظهور دارد آن مبدأ ظهور این مشترکات و متمایزات چیست؟

این کیفیت بحث بود که تا به حال مرحوم آخوند مطرح کردند و صحبت به اینجا رسید که جنس فی حدّ نفسه یک ماهیت متحصّله متقوم بالذات نیست. جنس یک ماهیت مبهمه است و گرچه انسان و ذهن برای آن ماهیت مبهمه صورت و حقیقتی را تصویر می‌کند منتها صحبت در این است که ظهور و بروز آن حقیقت به واسطه فصل است، خود او توان و یارایی و قدرت اینکه بتواند در خارج بدون فصل ظهور پیدا بکند را ندارد. در این قضیه مثال‌های زیادی خدمت دوستان عرض شد که به طور کلی در هر مسئله‌ای و در هر شیئی از اجناس و طبایع ما این مطلب و این حقیقت را مشاهده می‌کنیم. مثلاً برنج یک طبیعتی است که این طبیعت دارای انواع مختلف است و دارای خصوصیات مختص به خود و خصوصیات مشترک است ولی وقتی که گفته می‌شود: «برنج»، این برنج بدون اینکه در تحت یکی از انواع خاصه خودش بخواهد ظهور پیدا بکند حقیقت دیگری ندارد.

بله، ما خیلی در اینجا قائل به تسامح بشویم فقط می‌توانیم بگوییم: طلبی را که ممکن است فردی از فرد دیگر در تحصیل این طبیعت نوعیه داشته باشد آن طلب طلبی است که فی ضمن **أَيِّ فَرْدٍ كَان** تحقق پیدا می‌کند

ولکن آن طلب و شیء خارجی بدون فردی، نه در ضمن این نوع و نه در ضمن نوع دیگر و نه در ضمن حتی خرد و شکسته بنخواهد تحقق پیدا بکند محال است. این ادراکی را که ذهن از این طبیعت مشترک می کند گرچه یک صورت ذهنی دارد ولی صحبت در بروز و ظهور خارجی اوست و همیشه فلسفه از تعین و تکون اشیاء صحبت می کند نه اینکه اصل حقیقت او برگشت به آن مدرکات انسان بدون توجه به آن وجود خارجی و براساس اعتبار باشد. براساس اعتبار، در فلسفه هیچ گاه حکم به یک برنج ابهامی و اجمالی نمی شود. تصویر ذهنی است که منتزع از آن تعین خارجی است و در آن تصویر صحبت از آن تعین خارجی می کند.

### ملاک و میزان برای فهم و دانایی و معرفت نسبت به حقایق اشیاء

ملاک و میزان برای آن فهم و دانایی و معرفت ما نسبت به حقایق اشیاء عبارت از همان وجود خارجی اشیاء است. براساس آن ملاک، ذهن از آن یک انتزاعات و اعتبارات و استخراجاتی دارد؛ براساس آن امر خارجی.

حالا صحبت در این است که این تصویری را که ذهن از آن مبدأ خارجی می کند این تصویر در انطباق با آن مبدأ خارجی چقدر می تواند منطبق باشد و منطبق علیّه این تصویر ذهنی جنسیه، در ذهن با آن امر خارجی در چه محدوده ای است؟! بزنگاه مطلب در این فصلی که خیلی هم مرحوم آخوند روی این فصل حساب باز کرده اند و من به نظر رسید که اگر بخواهیم وارد این بشویم خیلی بیش از این روزها وقت می گیرد ولی علی کل حال گفتیم که فعلاً خدا بزرگ است تا ببینیم این مطلب به کجا می رسد...، آن نکته ای که مرحوم آخوند به آن می خواهند برسند مطلبی است که ابتدئاً عرض کردیم که مسئله لا تکرار فی التجلی و مسئله کیفیت تصویر اضافه اشراقیه و کیفیت جنبه ربطی حقایق اشیاء با مبدأ هستی، آن مقصد و هدف را ایشان پیگیری می کنند و از این طریق، طریق ورود، کیفیت استخراج و انتزاع جنس از مبادی خودش و از ماده و کیفیت انتزاع فصل از صورت می خواهند مطلب را به آن طرف سوق بدهند و مسئله را به آنجا بکشانند.

آنچه را که تا به حال ما می پنداشتیم که جنس یک امر حقیقی و متأصل است این را باید به کناری بگذاریم و به این مطلب باید ملتزم بشویم که جنس عبارت از یک صورت ذهنیه مشترک و مبهم است که هیچ تعینی برای او در خارج غیر از خود ظهور آن فصل نیست یعنی شما وقتی می گوید: گندم، برنج، عدس، ماش و امثال ذلک این اشیایی که دارید اسم می برید گرچه اینها یک مفاهیم مشخصی هستند که برای همه مردم اعم از کوچک، بزرگ عوام، عالم و غیر عالم همه اینها مشخص است و لکن حتی خود آن شخص فروشنده و بقال که از این مسائل اطلاع ندارد، گرچه یک صورت ذهنی از این اشیاء و اجناس در ذهن دارد إلا اینکه آن صورت ذهنی خود را در یک امر موجود خارجی جستجو می کند نه اینکه آن صورت ذهنی را بدون آن نوع و صنف و

تعیّن خارجی بخواهد پیدا بکند، یعنی مردم گرچه حتی برای این تصویرات و صورت‌ها یک حقایق متأصله ذهنیه قائلند ولی در مقام انطباق با اشیاء خارجی آنچه که حرف اول را می‌زند و روی دست آن مطلبی نیست همان تعیّن خارجی و تشخّص خارجی است و همانی است که در آن گونی هست و از آنجا برمی‌دارد و به مشتری می‌دهد، هیچ‌وقت از آن صورت ذهنی خود یک کیلو، دو کیلو ماش بر نمی‌دارد تا به مشتری بدهد بلکه برای برداشتن و کشیدن، سراغ آن گونی می‌رود که الآن در کنار آن دکان قرار داده است.

### منطبقٌ علیهِ جنس در خارج

پس این جنسی را که الآن فرد عامی در حقایق اشیاء تصویر می‌کند منطبقٌ علیهِ آن عبارت از نوع، خصوصیت، صنف و تعیّن خارجی اوست آن منطبقٌ علیهِ او خواهد شد که طبعاً آن منطبقٌ علیهِ یک امری است که اختصاص به خود او دارد و یک حقیقتی است که قابل سریان و قابل طرد مسائل در یکدیگر نخواهد بود. حتی هر دانه ماشی که در این گونی هست یک امتیازاتی برای خود دارد که آن امتیازات باعث می‌شود که از آن ماش و دانه دیگر جدا بشود. آن امتیازات عبارت از صرف الوجود است. آن نفس الوجود خارجی آن دانه است که آن، فرد واقعی این کلی طبیعی و این طبیعت جنسیه است و هیچ فرد دیگری با او در این مسئله شرکت ندارد و همان است که جزئی حقیقی به او گفته می‌شود و تشخّص اختصاص به او دارد.

بنابراین آنچه که ما در تمام عالم از اجناس مختلف مشاهده می‌کنیم؛ جمادات، نباتات، وحوش، سماء، ارض و همین‌طور در اشیاء دیگر از اشیاء مجردة دیگر و مشارکاتی که بین آنها می‌بینیم این مشارکات ما، خود اینها در اصل حقیقت متأصله روی پای خود ایستاده غنی به تکوّن ذاتی خود ندارند و فقط همان جنبه فصلیت آنهاست که آن جنبه فصلیت در صورت آنها ظهور پیدا می‌کند یعنی همان جنبه نوعیت خاصه است در هر کدام از اجناس که آن نوعیت خاصه در ضمن یک فردی تحقق و تکوّن پیدا می‌کند.

### علت کنار گذاشتن جنس در تعریف

لذا اشکالی که در اینجا وارد می‌شود و مرحوم آخوند هم نسبت به آن جواب می‌دهند این است که حدود اشیاء همان‌طوری که ذکر شد عبارت از واقعیت مشترک و غیرمشترک و متمایز است. چگونه شما این واقعیت مشترک را از دایره حدی کنار می‌گذارید و آن را به حساب نمی‌آورید و فقط آن جنبه متمایز او را می‌گیرید، بالأخره یک واقعیت خارجی از مشترکاتی با سایر امثال خودش تشکیل شده است و یک متمایزاتی تشکیل شده است. ما نمی‌توانیم آن مشترکات را نادیده بگیریم و صرفاً به آن متمایزات توجه بکنیم، مثل اینکه شما در تعریف انسان به‌طور کلی حیوان را نیاورید، خوب به جایش چه چیزی بیاورید؟! آجر بیاورید! وقتی شما حیوان

متحرک بالاراده و ناطق نیاورید بالأخره باید یک چیزی بیاورید که حد او را تعریف کند و برای شخص روشن کند.

وقتی شما می‌گویید: این ناطق است، طرف چیزی از این نطق نمی‌فهمد. باید ذهن او را کم‌کم نزدیک کرد و به آن واقعیت خارجی سوق داد تا اینکه در آن مرتبه و نقطه آخر بگوییم: **هَذَا نَاطِقٌ** بگوییم: این جنبه عقلانی اوست که او را از بقیه متمایز کرده است و الا همین طوری به یک نفر مطلبی را بگویید، او چیزی نمی‌فهمد و متوجه نمی‌شود؛ **«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرِنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.»**<sup>۱</sup>

در معنای **«عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»** از این کلام مرحوم آخوند یک مطلب عملی نتیجه گرفته می‌شود که مردم را نمی‌توان نسبت به عقاید خود پله و رها گذاشت که هر طور تصور می‌کنند و نیکو می‌پندارند انسان همان را برای آنها گزینش کند، این قانون جنگل می‌شود؛ من دلم این را می‌خواهد، من دلم آن را می‌خواهد، او هم می‌گوید: من دلم او را می‌خواهد. هر کسی یک‌طور می‌پسندد. کسی می‌خواست یک خانه بسازد هر کسی می‌آمد یک نقشه می‌داد! این یکی می‌گفت: حمام را اینجا بگذار! می‌گفت: باشد. آن یکی می‌گفت: اتاق را آنجا بگذار! می‌گفت: باشد. این باشدها را جمع کرد و خانه را که ساخت یک‌دفعه دیدند دستشویی را در وسط حال درآورده است! به او گفتند: چرا این طوری کردی؟! گفت: من آراء شما را جمع کردم، اینکه تخصص در دستشویی داشت گفت: دستشویی را این وسط بگذاریم! آنکه تخصص در شکم و آشپزخانه داشت گفت: آن کنار بساز! دیگری گفت: اتاق را این طرف بساز! این جمع آراء مختلف، من را به این روز کشانده و این بدبختی را به سر من آورده است که خلاصه نقشه این طوری از آب درآمده است!

### مذمت تقلید کورکورانه در قرآن

اگر انسان بخواهد مردم را به حال خود رها کند هر کسی در حال و هوای خودش هست، در حال و هوای تخیلات و سلیقه‌ها و کیفیت اجراء منویات خودش در جامعه به نحو ذهنیات خودش هست و در این صورت دیگر نیازی به پیغمبران، راهبران، رهبران، هادیان و امثالهم نیست. چون مردمی که تمام وجود آنها را تقلید و متابعت کورکورانه گرفته است [حریت و آزادی ندارند] همان‌طور که داریم می‌بینیم و دیدیم و خواهیم دید. آیه قرآن خیلی عجیب است. آیات قرآن، در هیچ چیز مثل این قضیه تقلید کورکورانه به ما هشدار نداده است! **﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَنْبَغُ مَا آَلَفْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا**

<sup>۱</sup>. الکافی، ج ۱، ص ۲۳. معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۳۵:

(به درستی که ما جماعت پیغمبران مأموریم که با مردم به میزان عقل‌ها و ادراکات خودشان سخن بگوییم.)

ما آنچه را که پدرانمان گفته‌اند همان را انجام می‌دهیم! خودت این وسط چه هستی؟! خودت این وسط عقلت کجا رفته است؟! بالأخره تو آدمی یا الاغی؟! الاغ که با الاغ فرق نمی‌کند. تازه الاغ اگر یک جا ببیند آن راه [خطرناک است] نمی‌رود. یعنی مبنای تفکر مردم مبنای تقلیدی است. مبنای حریت و آزادی در انتخاب و اختیار نیست.

در آن آیه دیگر در قضیه حضرت ابراهیم علیه‌السلام و قضیه حضرت صالح علیه‌السلام و مشرکین رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم، تمام اینها یک فکر در این جامعه حاکم است و آن فکر تقلیدی از دیگران است. دیگران این طور کردند ما هم این طور خواهیم کرد! همان فکر تقلیدی در میان جامعه تا به امروز و از امروز به بعد همین طور وجود دارد! چون بقیه این را گفته‌اند ما هم می‌گوییم! چون بقیه این کار را کرده‌اند ما هم می‌کنیم و همین طور چون و چون! و همین است فکر تقلیدی که ما را از رسیدن به مطلب، در مطالب احکام و رسیدن به مغزا و مسائل تکلیفیه باز می‌دارد. چون بقیه به این فتوا داده‌اند ما نمی‌توانیم مخالفت کنیم! چرا نمی‌توانیم مخالفت کنیم؟! چون بقیه - سلف صالح و عباراتی هم درمی‌آوریم تا اینکه مسئله بهتر جا پیدا کند! - مثل شیخ این طور گفته است، تو چه کسی هستی که در مقابل شیخ می‌خواهی بایستی؟! تو در مقابل علامه و محقق می‌خواهی فتوا بدهی؟! تو در مقابل آن، تو در مقابل این افراد، تو در مقابل این اجماع، تو در مقابل این سیره، ...! تمام اینها چیست؟! همین آیه ﴿بَلِّغْ مَا أَلْفَىٰ نَا عَلَىٰ ءَابَائِنَا﴾ است؛ همان تقلید کورکورانه، همان در ما هست! گرچه عمامه سرمان گذاشتیم و ریشمان هم سفید شده و تا اینجا رسیده است ولی آن ماهیت تقلید کورکورانه و تبعیت علی‌الأمیال [وجود دارد].

وقتی تو روایت امام صادق علیه‌السلام را داری، وقتی در قبالت حدیث امام علیه‌السلام را داری، دیگر آن این را گفته یعنی چه؟! من نمی‌فهمم! محقق، خدا رحمتش کند و درجاتش را بالا ببرد، مرد بزرگی است فقیه اهل بیت بوده و درجاتش هم بسیار عالی است و مشمول عنایات ائمه هم هست، به من چه مربوط است؟! مگر بنده باید از محقق و علامه و شیخ تبعیت کنم؟! این حالت تقلید در میان ما هم وجود دارد منتها در میان عوام به یک شکل و در میان ما که خودمان را اهل علم می‌دانیم به شکل و به کیفیت دیگر است.

این روح اصلاً پایه ندارد! این مبنا ﴿بَلِّغْ مَا أَلْفَىٰ نَا عَلَىٰ ءَابَائِنَا﴾، «إِنْ نُفْتَىٰ إِلَّا مَا أَفْتُوا بِهِ سَلَفُنَا»، «إِنْ نَقُولُ إِلَّا مَا قَالُوا بِهِ عَلَمَانَا الْمَاضِينَ»، این جنبه و این فکر، فکری است که در مکتب

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۰.

ترجمه: «و چون کفار را گویند: پیروی از شریعت و کتابی که خدا فرستاده کنید پاسخ دهند که ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود. آیا بایست آنها تابع پدران باشند گرچه آن پدران بی‌عقل و نادان بوده و هرگز به حق و راستی راه نیافته باشند؟!» (محقق)

تشیع راه ندارد! این طرف دیوانه شده است و آمده یک کاری کرده است، عین همین قضیه، آن کار را کرده‌اند ما هم می‌کنیم.

### علت تشکیل سقیفه بنی ساعده

قضیه سقیفه بنی ساعده چه بود؟! وقتی که آمدند درست کردند و بعد با اعتراض امیرالمؤمنین مواجه شدند، امیرالمؤمنین آمد سقیفه بنی ساعده را با این آیه قرآن زیر سؤال برد. گرچه الآن می‌گویند: از افتخارات اسلام است! **الحمد لله** حقایق هم تغییر ماهیت جوهری می‌کند ما نمی‌دانستیم حالا دیدیم! تا حالا خیال می‌کردیم این قضیه ننگ اسلام بوده است ولی حالا می‌فهمیم باید از افتخارات اسلام باشد!! بله، ادله‌ای هم برایش می‌آوریم که یهود در آنجا قصد محو اسلام را داشتند و این باعث شد که جلوی آن مسئله یهود گرفته بشود و شکست بخورند و یهود نتوانند به مقاصدشان برسند علی‌کل حال الآن از افتخارات اسلام است.

امیرالمؤمنین می‌گوید: خیلی خب آمدند سقیفه‌ای تشکیل دادند رأی و فتوا دادند که باید جناب آن آقا بیاید به جای پیغمبر بنشیند خب مغز تو کجا رفته است؟! تو که خودت در جریان دو ماه و ده روز، هفتاد روز پیش، بودی! در این هفتاد روزی که با پیغمبر بودی دیدی دستم را در جمعیت بالا برد آیا ندیدی؟! ﴿بَلَّ نَتَّبِعُ مَا آلَ فِيَّ نَا عَلَىٰ ۙ وَءَابَاءَنَا﴾! می‌گویند: کاری است که انجام شده است. یا علی! خیلی قضیه را سخت نگیر بگذار برویم! دائم می‌آیی در خانه ما و اعصابمان را خراب می‌کنی و نمی‌گذاری بخوابیم و به مستحباتمان برسیم، بگذار دنبال کارمان برویم! حالا یک کاری انجام شده است! فردا دوباره ﴿بَلَّ نَتَّبِعُ مَا آلَ فِيَّ نَا عَلَىٰ ۙ وَءَابَاءَنَا﴾، پس فردا ﴿بَلَّ نَتَّبِعُ مَا آلَ فِيَّ نَا عَلَىٰ ۙ وَءَابَاءَنَا﴾، با همین منطق!

### لزوم مراجعه عالم و فقیه اولاً بلا اول به قرآن و کلام امام علیه السلام

قرآن و آیات قرآن مربوط به بت نیست! الآن که دیگر بتی وجود ندارد که خدا برای ما بگوید: این بت‌هایی که دارید می‌پرستید! الآن آن بتی که برای ما اهمیت دارد و باید آن را کنار گذاشت همان بت نفسانیات و تمایلات کورکورانه و عامیانه و متحجرانه نفس است که آن **مستمراً إلى يوم القيامة** وجود دارد و در همه هست. این باید بشکند و از بین برود. لذا یک عالم شیعی که به دنبال امام صادق علیه السلام دارد حرکت می‌کند اولین مطلبی که در ذهنش اولاً بلا اول وجود دارد این است امام چه فرموده است؟ سراغ این و آن و کی گفته و کی نگفته نرود، اول سراغ قرآن و کلام امام علیه السلام برود. وقتی که مطلب را از آنجا به دست آورد آن موقع برود ببیند که حالا این برداشت در میان جامعه علمی به چه کیفیت بوده است و علماء از این احادیث چه برداشتی کرده‌اند و علماء چه کار کرده‌اند.

مرحوم پدر ما - رضوان الله تعالیٰ علیه - می گفتند که ما در نجف، درس مرحوم آقا سید محمود شاهرودی می رفتیم و می گفتند: اتفاقاً ایشان مرد دقیقی بود و از نقطه نظر دقت بر آقای خوئی ترجیح داشت و در همین بحث صلاة جمعه - که طبع شده - می گفتند: وقتی ایشان ادله را نگاه کرد تمام ادله به اینجا رسید که نماز جمعه در زمان غیبت واجب است ولی در زمان غیبت باید در تحت نظر حکومت اسلام باشد و نماز جمعه واجب است و اختصاصی به زمان ظهور و حضور امام ندارد. وقتی همه تمام شد یک دفعه ایشان شروع کرد به اینکه گرچه حکم مسئله به روایات است اما دست برداشتن از اجماع فلان و اتفاق و سیره ای که بر این بوده و علماء و اینها، احتیاط این است که ما صلاة ظهر را واجب بدانیم و نسبت به او قائل به احتیاط بشویم و این را مختص به زمان ظهور و اینها بدانیم. اینجا می گفتند: یک دفعه ما داغ شدیم گفتیم: یعنی چه؟! شما دارید خود ادله را ذکر می کنید و بعد دیگر دست برداشتن یعنی چه؟! لعل اینکه آنها به دلیلی ظفر پیدا کرده باشند و در آن فضا چه بودند، لعل اینکه آنها در آن موقع به مطالبی رسیده بودند که ما نرسیدیم! لعل لعل ندارد، اگر مطلبی بود در روایت می آمد! روایت در اینجا گفته شده است و در این کتاب سیصد صفحه ای این لیت و لعل می آمد. آخر همین طوری ما شکمی که نمی توانیم فتوا بدهیم! لعل اینکه در آن موقع یک مسئله بود! روایت امام صادق علیه السلام چطور با لعل کنار نرفته است؟! شما الآن روایت در وسائل و مجامع روایی و حدیثی پیدا می کنید چطور شد آن لعل لعلها از بین رفت؟! شاید بوده است! اگر شاید بوده خب آن فقیه می آورد! می گفت: ما به این دلیل به این روایت ترتیب اثر نمی دهیم به خاطر این قرینه ای که در اینجا است؛ قرینه صارفه است. خیلی خب روی چشممان، پس چرا ذکر نکرده است؟! فقط استنباط من این است! استنباط شما این است استنباط بنده این نیست! با این که نمی شود آدم فتوا بدهد بر اساس اینکه سیره بر این بوده است.

### حرف امام علیه السلام حرف از مقام عصمت

روایتی که از امام رضا علیه السلام در بحث حج آمده است واقعاً خیلی مسئله بسیار معجبی بود! معجب از اینکه آدم تعجب می کند که چطور کسی می تواند اسم خودش را فقیه بگذارد و از این مطالب سرسری رد بشود. امام علیه السلام تصریح می کند بر اینکه استطاعت فقط اختصاص به زاد و راحله ندارد.<sup>۱</sup> ما صاف این روایت را کنار گذاشته ایم! آیا امام علیه السلام به همان ادله تصدیق خبر واحد این روایت را فرموده است یا نفرموده است؟! آقا بگو امام علیه السلام نفرموده است دیگر قضیه روشن می شود. اگر فرموده قصدش چه بوده است؟ تقیه بوده! کجایش تقیه است؟! آیا نسبت به کسی بوده که حشش را رفته است؟ امام می فرماید: حجة

<sup>۱</sup>. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۹.

الإسلام! نمی فرماید: حج مستحبی! آن کسانی که می آیند و توجیه می کنند؛ امثال مرحوم شیخ طوسی که روایت امام را این طور توجیه می کنند آیا متوجه این قضیه شدند که با حرف های امام علیه السلام نمی توانند شوخی کنند؟! با سایر حرف ها شوخی کنند عیب ندارد سایر حرف ها حرف هایی نیست که [از مقام عصمت باشد]. حرف امام علیه السلام حرف از مقام عصمت است شوخی ندارد! یعنی چه؟! مثل حرف بنده نیست که از روی بخار معده بلند شود و اسمم را همه چیز بگذارم! حرفی است که از مقام عصمت برخوردار است و این حرف، معصوم است. یا بقیه حرف ها را کنار بگذار یا اگر نمی توانی کنار بگذاری باید بین اینها جمع کنی.

ما می بینیم این مسئله ﴿بَلْ تَتَّبِعُ مَا أَلْفَىٰ نَا عَلَىٰ ۖ ءَأَبَا ۖ ءَنَا﴾ الآن در مسائل علمی ما رسوخ پیدا کرده است، نه الآن یعنی از سابق! بله، افرادی این وسط پیدا می شدند که اینها از یک حریت نسبتاً قابل توجهی برخوردار بودند گرچه آنها هم با یک ترس و لرزهایی مطالب را مطرح می کردند ولی آزاد بودند. همین قضیه یک برهه ای بگذرد، ده سال یا بیست سال بگذرد خودش می شود یک واقعه خارجی و دیگر نمی شود روی آن صحبت کرد. همین تغییر و تحول که در اینجا است.

### لزوم بررسی حوادث با عقل و فهم بدون تقلید کورکورانه

نکته ای که در اینجا است و این قضیه خیلی برای ما موجب دقت است این است که هیچ گاه به یک واقعه و به یک حادثه از دیدگاه یک فردی که عقل و فهم و احساس خود را کنار گذاشته و صرفاً در این گزینش و در این انتخاب، عقل و فهم و احساس دیگران را جایگزین کرده و با این جایگزینی دارد به مسئله و واقعه نگاه می کند، نگاه نکنیم.

من از سابق این طور نبودم، از الطاف خداوند به من این بود که من در این فضاها هیچ وقت نبودم. حتی از افرادی که انحرافات اعتقادی داشتند مطالبی می شنیدم [دقت می کردم] حتی اگر مرحوم پدر ما - رضوان الله تعالی علیه - وقتی مطالب انتقادی می گفتند خودم می خواستم بینم مثلاً نکته و مسئله چیست. یا محدودۀ انتقاد چیست؛ آیا صد درصد قضیه است یا سی درصد یا چهل درصد است. همیشه دنبال این بودم که خودم به مطلب برسیم و با یک پیش داوری نرسیم و چه بسا متوجه می شدم که مسئله این طور نیست یعنی این نویسنده اصلاً در مقام بیان این مطلب نبوده است یا مسئله اش قابل توجیه است. نه به این کیفیتی که مطالب بیان و نقل شده است! امروزه می بینیم که اصلاً دنیا طور دیگر است افراد یک قسم دیگر هستند و مسائل یک طور دیگر است. شخص آمده راجع به فلسفه و وحدت وجود و موجود دارد حرف می زند اصلاً نمی داند وحدت را به «ح» حوله می نویسند یا «ه» هویج! بعد هم می گوید که فلانی این است و فلانی آن است و شروع می کند هزارتا بد و بیراه به این و آن گفتن! اگر از او بپرسی یک کلمه نمی تواند جواب بدهد.



نظنر هستیم؟! یکی یکی نگاه می کنند خیال می کنند ما چه داریم می گوئیم! پس معلوم است اینها در این مسئله یک امر مشترک دارند بعد نسبت به مطالبی که گفته می شود واکنش ها، همه واکنش های واحدی است؛ از اینجا استفاده می کنیم که یک اشتراکی هم در اینجا وجود دارد. بعد وقتی که نوبت سؤال می شود از یکی یکی افراد سؤال می شود می بینیم هر کسی یک طور جواب داد؛ این یک طور جواب آدم را می دهد آن یک طور دیگر جواب می دهد اینجا می فهمیم یک متمایزاتی اینجا پیدا شد. در آن رفتار و مسائل ظاهری مشترکاتی بود؛ گوش دادن مشترک بود، دیدن مشترک بود، فکر کردن مشترک بود. بی فکر که نمی شود! آدم بدون اینکه فکر کند [می تواند حرف بزند]؟! گرچه امروزه می شود! خیلی چیزها می شود! بدون فکر آدم یک چیزهایی می گوید بعد می نشیند می گوید: این چه بود که من گفتم؟! بعد که تازه می فهمد غلط است نمی رود بگوید: من غلط کردم! می آید آن حرف خودش را توجیه می کند.

خلاصه این مشترکات الآن وجود دارند ولی یک مسئله وجود دارد و آن اینکه آیا آن کیفیت و برداشتی که در اینجا شده در همه یکسان است یا نه؟ نگاه می کنیم می بینیم بعضی ها برداشتشان مشترک است بعضی ها برداشتشان متفاوت است، اینجا می فهمیم که آن مسئله برداشت یک حقیقتی ماوراء آنچه هست که ما تا به حال مشاهده می کردیم و آن باید یک منشئی داشته باشد و بعد وقتی راجع به آن برداشت دقت می کنیم می بینیم این برداشت عبارت از نفس خود آن شخص است که آن نفسش یک واقعیتی است که آن واقعیت، افراد دیگری را در درون خود جا نمی دهد، آن واقعیت را جا نمی دهد. این مسئله ما را می کشاند به این نکته که آن شخصیت و هویت آن فرد خارجی عبارت از همان خصوصیتی است که این مطالب از آن خصوصیت، نشئت می گیرد. مطلب ادامه دارد تتمه اش برای بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد